

بازخوانی پرونده آتشسوزی در شین‌آباد؛ ۱۰ سال بعد از حادثه

«ما فراموش شده ایم»

سارا سبزی

۱۵ آذر ۹۱ است. هوای اواسط آذر شین‌آباد سرد است، همیشه بخاری‌های مدرسه را قبل از رسیدن بچه‌ها روشن می‌کنند که کلاس گرم شود. دخترها خواب‌آلوده و هوشیار، با کاپشن و مقنعه، با مانتو و چکمه و کفش کتانی سرکلاس نشسته‌اند. این آخرین کلاس ساریا و اسرین است. از امروز به بعد دیگر مدرسه نمی‌روند. تا چند وقت دیگر هیچ کدام از دخترهای کلاس ابتدایی دبستان شین‌آباد به مدرسه نمی‌روند و زندگی برای همیشه تغییر می‌کند. نزدیک ظهر بخاری کلاس خاموش می‌شود و سرایدار مدرسه تلاش می‌کند که آن را روشن کند. آتش کوچکی از بخاری بلند می‌شود و دیگر خاموش نمی‌شود. معلم و سرایدار آن را بلند می‌کنند که از کلاس بیرون ببرند ولی بخاری بین در گیر می‌کند، گر می‌گیرد، می‌رسد به دیوارها و نیمکت‌ها و دست‌ها و صورت و موهای دخترهای دبستانی. فاصله حفاظ‌های پنجره هم کم است و غیر از باک بخاری، یک گالن ۲۰ لیتری نفت هم گوشه کلاس است. دخترها را پیچیده لای پتو با ماشین اهالی و آمبولانس به تبریز و ارومیه می‌برند. ۳۲ نفر برای ادامه درمان، نیاز به اعزام به مراکز درمانی داشتند و از مدرسه به بیمارستان پیرانشهر منتقل شدند. ۱۰ نفر از دانش‌آموزان، وضعیت حادثه‌ای داشتند و درصد سوختگی آنها بیش از ۵۰ درصد بود.

«سیران یگانه» در ۱۹ آذر و «ساریا رسولزاده» در هشتم دی به دلیل آسیب شدید به ریه‌ها و کلیه‌ها جان خود را از دست دادند. چهل روز بعد از حادثه هم انگشتان دست سه دانش‌آموز به دلیل شدت بالای سوختگی قطع شد. از میان دختران شین‌آباد که ۱۵ آذر سال ۹۱ در آتش سوختند، ۱۲ نفر وضعیت وخیم‌تری داشتند که در طول ۱۰ سال گذشته هر کدام حداقل بین ۵۰ تا ۱۰۰ عمل جراحی ترمیمی انجام داده‌اند. بیشترین آسیب به صورت و دست‌ها وارد شده و هر کدامشان بین دو تا شش انگشت را از دست داده‌اند. جراحی‌های ترمیمی هنوز ادامه دارد،

اما کسی از پیگیری قولهایی که آن سال داده شد، خبری نمی‌دهد. ۱۰ ماه بعد از حادثه خانواده دختران شین‌آباد خبر دادند که آموزش و پرورش به آنها وعده داده که بعد از ۱۵ سالگی بیمه معلم به این دانش‌آموزان تعلق می‌گیرد که مثل بیمه عمر است. قرار بود به دخترها تا آخر عمر مستمري بدهند، چون همان روزها پدرهایشان به خاطر پیگیری درمان بچه‌ها بیکار شده بودند. نماینده وقت پیرانشهر هم خبر داده بود که «۶۰ میلیون تومان برای تمامی دانش‌آموزان حادثه دیده شین‌آبادی در سال ۹۱ پرداخت شده که می‌توانند در ۱۸ سالگی از حساب شخصی خود برداشت کنند. در سال ۹۲ نیز بیمه ایران تا سقف ۷۶ میلیون تومان برای هر حادثه دیده مدرسه شین‌آباد اعتبار اختصاص داده است.» دوسال بعد از حادثه هم وکیل خانواده‌ها خبر داد که «شرکت بیمه نصف ديه را به دختران شین‌آبادی پرداخت می‌کند؛ در حالی که طبق قانون جدید مجازات اسلامی معادل تفاوت ديه باید از صندوق تامین خسارتهای بدني پرداخت شود.»



بیمارستان فاطمه‌الزهرا را قبول نداریم

«اسرین» یکی از آن ۲۸ دختر شین‌آباد دانشجوی مهندسی پزشکی است. او و ۱۱ دختر دیگر بیشتر از باقی دخترها آسیب دیدند و هنوز به جراحی ترمیمی نیاز دارند. همه جراحی‌ها هم در بیمارستان فاطمه‌الزهراي تهران انجام می‌شود. هر کدامشان به نسبت نیاز درمانی ماهی چند بار برای ویزیت، لیزر و جراحی به تهران می‌آیند. اسرین تعریف می‌کند که در تمام این سال‌ها مهم‌ترین درخواست آنها که جراحی در بیمارستان خصوصی بوده، برآورده نشده. فقط چند بار در بیمارستان ساسان عمل شده‌اند: «یکی، دوتا از عمل‌ها را در بیمارستان خصوصی انجام دادیم که واقعا عالی بود. بیمارستان فاطمه‌الزهرا آموزشی است و ما زیر دست دستیاران جراحی می‌شویم.» همه دخترانی که نیاز به جراحی داشتند تا سه، چهار سال پیش امیدوار بودند که اوضاع بهتر شود، اما بعد از مدتی احساس کردند که روند خوبی ندارد و حتی نتیجه عکس دارد. در یکی از دیدارهایشان با وزیر بهداشت و نماینده پیرانشهر درخواست کردند که یک مرکز درمانی خصوصی برایشان انتخاب شود.

اسرین می‌گوید که نامه‌ای هم از او داشتند که دستور داده بیمارستان محل درمان‌شان عوض شود: «خودشان نامه را امضا کردند که ما در بهترین مراکز درمان شویم. بعد از یک ماه ما دوباره رفتیم بیمارستان فاطمه‌الزهرا که ویزیت شویم. این پزشکان تا چهار سال پیش می‌گفتند نمی‌شود کاری برای شما انجام داد، ولی این‌بار حرفشان را پس گرفتند و گفتند می‌شود کاری انجام داد. حتی می‌شود نقاطی را لایه برداری کرد. معلوم بود که از طرف وزارت بهداشت است. با اینکه وزیر بهداشت نامه داده بود که بیمارستان ما را عوض کنند، این کار را انجام ندادند، گفتند این مرکز بهترین است ولی این مرکز آموزشی است و ما زیر دست دستیاران عمل می‌شویم و عمل‌ها نتیجه عکس دارد.» شکل استخوان بینی اسرین تغییر کرده و دوست دارد که با جراحی آن را ترمیم کند، ولی چون نتیجه چند جراحی برایش خوب نبوده، فعلاً تصمیمی برای عمل کردن استخوان بینی ندارد. پشت پلک آمنه که حالا با او هم‌خوابگاهی و هم‌دانشگاهی است هم پف کرده و از نظر دید هم مشکل دارد، ولی او هم می‌گوید: «جرات نمی‌کنم جراحی انجام دهم. آرزو طاهرآبادی هم همین‌طور. همه این عمل‌ها ضروری هستند. بینی سیما شادکام به قدری فشار آورده که اصلاً نمی‌تواند نفس بکشد. او هم می‌گوید جرات ندارم جراحی کنم، می‌ترسم از این بدتر شود.»

اسرین و آمنه تعریف می‌کنند که آموزش و پرورش فقط تا روزی که دانش‌آموز بودند مسوولیت دخترها را قبول کرده بود. حتی از نظر هماهنگی و اسکان برای درمان و تامین خورد و خوراک در تهران هم از آنها حمایت می‌کرد، اما فقط تا زمانی که دانش‌آموز بودند.

بعد از اینکه در دانشگاه پذیرفته شدند، به آنها گفته شده که دیگر به ما ربطی ندارید: «تا روزی که ما دانش‌آموز بودیم مسوولیت ما را قبول کرده بودند، ولی از وقتی دانشجو شده‌ایم، می‌گویند دیگر ربطی به ما ندارید. در حالی که ما در مکان آموزشی این شکلی شدیم. تحت نظر آموزش و پرورش بودیم.» سال ۹۹ نماینده مردم پیرانشهر و سردشت در مجلس شورای اسلامی خبر داد که به دستور وزیر آموزش و پرورش، دانش‌آموزان حادثه دیده شین‌آبادی پس از اخذ مدرک لیسانس در آموزش و پرورش استخدام می‌شوند.

سال ۹۶ هم وزرای بهداشت و آموزش و پرورش وقت وعده دادند که در صورت لزوم دختران شین‌آباد برای ادامه درمان به خارج از کشور اعزام می‌شوند. وکیل پرونده هم در دوران وزارت قاضیزاده‌هاشمی خبر داده بود که «دانش‌آموزان شین‌آباد با دکتر قاضیزاده‌هاشمی وزیر بهداشت دیدار کردند و ایشان به بچه‌ها قول داد اگر تا قبل از ماه مبارک رمضان وضعیت درمان دانش‌آموزان مشخص نشود آنها را به خارج از کشور اعزام می‌کند.» حسین احمدی‌نیاز افزود: «وزیر بهداشت

همچنین وعده داد که اگر دولت بودجه لازم را نداشته باشد او خودش هزینه درمان دانش‌آموزان را تامین می‌کند.»

بچه‌ها هنوز هیچ بیمه درمانی ندارند و درخواستشان هم به جایی نرسیده. حتی قول استخدام رسمی‌شان هم نتیجه‌ای نداشته. قرار بود بعد از گرفتن مدرک دیپلم به‌طور رسمی استخدام شوند. اسرین می‌گوید: «به ما گفتند شما با این مدرک فقط می‌توانید در بخش خدمات کار کنید یا سرایدار شوید. ما هم شرایط آن را نداریم. ما زندگی‌مان را از دست داده‌ایم و حالا باید سرایدار شویم؟ سازمان امور استخدامی به ما گفت که مدرک لیسانس را بگیرید و آزمون شرکت کنید. ما درخواست سهمیه کنکور هم داشتیم، ولی طوری این سهمیه به ما تعلق گرفت که از زمان کنکور ما گذشته بود و دیگر برای‌مان نفعی نداشت. ما هم گفتیم ۱۰ سال از زندگی‌مان تباہ شده، بلایی که به سر ما آمده دست گل شما بوده، الان می‌خواهید با این شرایط کار خدماتی انجام دهیم؟ پیگیری ما از سازمان امور استخدامی کشور هم هنوز نتیجه‌ای نداشته است. گفتند کسی که بخواهد الان استخدام شود و فقط می‌تواند یک مدرک بالاتر از خودش را در نظر بگیرد، لیسانس را اگر بگیرد، ما فوق لیسانس در نظر می‌گیریم. الان هم می‌شود با مدرک دیپلم استخدام شوید. ما گفتیم شما فقط تصویب کنید، ولی هنوز تصویب نشده است.»

ما را به یاد دارند

نماینده پیرانشهر سال ۹۳ خبر داده بود که اگر لازم باشد دانش‌آموزان شین‌آبادی مراحل درمانی خود را در خارج از کشور طی می‌کنند. سطح علم پزشکی در ایران بالاتر از بسیاری از کشورهای اروپایی همچون آلمان قرار دارد، ولی اگر لازم باشد دانش‌آموزان اعزام خواهند شد. این قول هم تا امروز نتیجه نداشته.

او همان سال حادثه هم درخواست استعفای وزیر آموزش و پرورش دولت وقت را مطرح کرد و از او پرسید: «مگر به دانش‌آموزان از طریق معلمان، آموزش نحوه مبارزه با حوادث داده نشده است؟ آیا مسوولان مدرسه نحوه برخورد و مواجهه با چنین حوادثی را نمی‌دانند؟ این حادثه، خطای مسلم بشری را به روشنی نشان می‌دهد.»

خانواده‌ها گفته‌اند اگر بچه‌ها را برای درمان به خارج از کشور نمی‌فرستید، امکانات کشورهای دیگر را برای ادامه درمان بیاورید که هم دختران ما استفاده کنند و هم بیماران دیگر. برای درمان دانش‌آموزان یک دستگاه لیزر وارد شد و دخترها به نسبت نیازشان به لیزر، هر ماه به تهران می‌آیند. بعد از ۱۲ ساعت طی کردن مسیر پیرانشهر تا تهران، توی نوبت لیزر می‌مانند. گاهی این نوبت از هشت صبح تا چهار بعدازظهر است. آنها می‌گویند که اگر این دستگاه را به خاطر ما آورده‌اند، چرا نوبت ویژه‌ای برای‌مان در نظر نمی‌گیرند؟ اگر

تیشو لازم داشته باشند هر هفته باید برای تزریق بروند. هزینه‌های رفت و آمد و اسکان هم برای‌شان سنگین است و هربار رفت‌وآمد به تهران برای خانواده‌ها گران تمام میشود. اسرین می‌گوید: «هیچ کدام از ارگان‌های دولتی نه ما را یادشان است، نه پیگیر کارهای ما هستند. ما حتی برای يك نامه ساده هم باید از این سازمان به سازمان دیگری برویم یا به تهران برویم که برای‌مان يك کار ساده انجام دهند. انتظار همه ما این است که دولت پیگیری کند. کل هزینه‌های دانشگاه بر عهده خودمان است.»



درمان را متوقف کرده‌ام

آمنه تعریف می‌کند چهارسال است که هیچ جراحی روی او انجام نشده است و برای يك بیمار دچار سوختگی، چهارسال زمان زیادی است و دست‌ها، صورت و موهایی سرش به جراحی نیاز دارند: «مدت زیادی منتظر ماندم که پزشکم از خارج برگردد. حالا که برگشته و می‌گویم برایم تیشو بگذار، می‌گوید سطح سوختگی صورت تو آنقدر زیاد است که اصلاً نمیشود از تیشو استفاده کرد. اگر بانک پوست داشتیم، می‌توانستیم از آن استفاده کنیم.» هر کدام از دخترها صدها بار جراحی کرده‌اند ولی به انجام دوباره جراحی حتی اگر ضروری هم باشد شك دارند و مطمئن نیستند که تغییر زیادی ایجاد کند. جراحی در بیمارستان دولتی و توسط رزیدنت‌ها برای‌شان اطمینان‌بخش نبوده و نتیجه عمل بینی سیما و آرزو هم آنها را بیشتر مردد کرده است. همه آنها يك یا دو انگشت را از دست داده‌اند. یکی از دخترها شش تا از انگشتانش را از دست داده و با پروتزی که برایش درست کرده‌اند، نمی‌تواند کارهای شخصی‌اش را انجام دهد و از کیفیت و جنسش راضی نیست.

اسرین و آمنه می‌گویند تا قبل از اینکه به سن قانونی برسیم، پزشکان برای ادامه درمان و بهبود مفاصل امیدواری می‌دادند که می‌توان برایش کاری کرد. ولی بعد از آن گفتند که این مفصل‌ها خشک شده و دیگر نمیشود برایش کاری انجام داد. «اگر از همان ابتدا می‌گفتند درمان نمیشود، ما فکری برای خودمان می‌کردیم. ولی الان که به سن بیست سالگی رسیدیم، امیدی نداریم که درمان شویم، چون بدتر

میشویم، بهتر نمیشویم.»

خودمان به هم دلداری می‌دهیم

سال ۹۳ خانواده تعدادی از دختران مدرسه انقلاب اسلامی شین‌آباد روبه‌روی ریاست‌جمهوری تجمع کردند. اعتراض آنها به روند رسیدگی به وضعیت معیشتی، تحصیلی و مشکلات بیمه‌ای‌شان بود. کمی قبل‌تر از آن قرار بود به علت بیکار شدن پدران دختران شین‌آباد به آنها حقوق بیکاری و به مادران هم حق پرستاری پرداخت شود. حالا ۱۰ سال بعد از آن حادثه هنوز هم درخواست آنها بیمه و حمایت مالی برای ادامه تحصیل است. همان زمان خانواده‌ها درخواست کرده بودند که یک مشاور در همین تهران برای فرزندان‌شان در نظر بگیرند و یک ساعت با آنها حرف بزنند و کمک‌شان کنند. ولی هیچ کدام عملی نشده است. آمنة هنوز هم منتظر است که هر سال ۱۵ آذر یک نفر از دولت به آنها زنگ بزند یا به دیدارشان بیاید: «هیچ کدام از ارگان‌های دولتی نه وزارت آموزش و پرورش، نه آموزش و پرورش شهر خودمان نه نماینده شهرمان یک ساعت برای ما وقت نمی‌گذارند که پیش ما بیایند. یک دلخوشی، یک دلداری. این اتفاق که برای ما افتاد زندگی ما زیر و رو شد. بچه‌های مردم خوشحال بودند، بازی می‌کردند. ما داشتیم زیر تیغ جراحی جان می‌دادیم. با اینکه خیلی از بچه‌ها از نظر روحی اوضاع مناسبی نداشتند، ما خودمان همدیگر را دلداری می‌دهیم، به هم روحیه می‌دهیم. یک کاری هم برای‌مان انجام می‌دهند، همه رسانه‌ها و خبرنگاران را از آن مطلع می‌کنند که ما برای دختران شین‌آباد این کار را انجام دادیم. در صورتی که خودمان آن کار را انجام دادیم ولی آخر سر آن را به نام خودشان می‌زنند. در همه جلسه‌هایی که می‌رویم فقط قول می‌دهند.»

در جلسه‌ای که با مدیرکل آموزش و پرورش استان داشتند به خانواده‌ها قول داده شد که هزینه کلاس خصوصی را پرداخت می‌کنند؛ چون دخترها باید مرتب برای درمان مدام بین تهران و پیرانشهر در رفت‌وآمد باشند و از درس عقب می‌مانند. آموزش و پرورش به آنها قول داده بود که در پرداخت هزینه‌های دانشگاه تا حدی که بتواند کمک می‌کند. حتی قرار شد زمانی که برای درمان به ارومیه می‌روند هزینه‌های اسکان‌شان هم پرداخت شود. ولی پیگیری هر کدام از این قول‌ها برای خانواده‌ها رد شدن از هفت‌خان رستم بود. آمنة می‌گوید: «دولت ما را فراموش کرده است. قضیه ما نباید فراموش شود؛ چون هنوز هم داریم با درد و رنج‌های‌مان زندگی می‌کنیم. دردهای ما تمام نشده که بخواهد قضیه ما فراموش شود. بعد از آن حادثه همه ما ۱۲ نفر در یک کلاس بودیم و مثل دانش‌آموزان دیگر معلم به ما درس می‌داد ولی سرکلاس عقب می‌ماندیم و باید کلاس خصوصی می‌رفتیم. در دوره راهنمایی که معلم

خصوصی می‌گرفتیم دولت هزینه‌اش را پرداخت می‌کرد، ولی در دبیرستان خودمان هزینه کلاسها را پرداخت می‌کردیم. چند نفر از ما مدرسه غیرانتفاعی می‌رفتیم ولی حتی هزینه مدرسه غیرانتفاعی را هم به ما ندادند. برای معلم خصوصی و مدرسه غیرانتفاعی و سرویس ما بودجه آمده بود، ولی آموزش و پرورش استان هنوز هم هزینه آن را پس نداده است. می‌گفتند که برای این کار بودجه‌ای نداریم.»

دوبرابر هر چه داده‌اند را پس می‌دهیم زندگی بچه‌ها را برگردانند

«مرادی» پدر یکی از دانش‌آموزان شین‌آباد هم می‌گوید: هر دولتی که آمد زیر تمام قول‌هایش زد و فقط به ما دلخوشی دادند و خانواده‌ها را امیدوار کردند. آنها در طول این سال‌ها مدام در تلاش برای دیدار با وزرای آموزش و پرورش بودند، اما برای‌شان نتیجه‌ای نداشته است: «ما چندین بار با وزیر بهداشت و آموزش و پرورش این دولت و دولت قبلی صحبت کردیم. فقط به در بسته برمی‌خوریم. ما دوبرابر هر چه به ما دادند را به آنها پس می‌دهیم، بیایند زندگی بچه‌ها را مثل روز اول کنند من برای هر بار مراجعه به تهران چهار تا پنج میلیون تومان هزینه می‌کنم. سالی بیست بار به تهران می‌آیم. به من در نهایت ۴۰ میلیون تومان دادند، من حداقل ۱۰۰ میلیون تومان باید از جیب خودم بگذارم.»

سال ۹۱ هیات وزیران پروتکلی را به تصویب رساند که بر اساس آن روند پرداخت دیه دانش‌آموزان شین‌آباد و روستای درودزن و همچنین درمان آنها چه در داخل و خارج شکل قانونی به خود می‌گیرد و تمامی حقوق دانش‌آموزان در بحث دیه به خانواده آنها پرداخت می‌شود. اول اسفند همان سال هم پروتکلی با تصویب هیات وزیران در دولت امضا شد که طبق آن امنیت شغلی و هزینه‌های درمان این دانش‌آموزان باید توسط سه وزارتخانه تعاون، کار و رفاه اجتماعی، آموزش و پرورش و بهداشت و درمان و همچنین سازمان مدیریت توسعه و سرمایه انسانی ریاست‌جمهوری تامین شود؛ خضری نماینده پیرانشهر گفته بود که در واقع تمامی دولت‌ها فارغ از روی کار آمدن هر رییس‌جمهوری مکلف هستند که آینده این دانش‌آموزان را تضمین کنند.

مرادی می‌گوید: دانش‌آموزانی که نیاز به درمان سوختگی دارند، نزدیک به چهارسال است که درمان‌شان را متوقف کرده‌اند. او از قول وزارت آموزش و پرورش وقت، برای اعزام دانش‌آموزان به خارج از کشور برای ادامه درمان می‌گوید: «طبق قولی که حاجی‌بابایی در مجلس داد بچه‌ها را برای ادامه درمان به کشورهای خارجی بفرستند، چندین بار گفتیم بهترین جایی که ما می‌شناسیم کره جنوبی است. گفتند بیمارستان فاطمه‌الزهرا بهترین جاست، ولی ما اصلاً قبول نداریم. خود وزیر

بهداشت فعلی نامه داده است که درمان بچه‌ها در بهترین مراکز درمانی انجام شود. به همین دلیل بچه‌ها چهار تا پنج سال درمان را متوقف کرده‌اند. می‌گویند وقتی رسیدگی نمی‌شود و وضعیت همانی است که بود، دیگر نیازی نیست دولت هزینه کند.»

درخواست‌های خانواده‌ها برای دیدار با رییس‌جمهوری هم بی‌پاسخ مانده و وضعیت مفاصل انگشتان دست دختران وخیم‌تر شده است: «ما چندین بار درخواست کردیم به ریاست‌جمهوری که آقای ریسی را ببینیم، اما متأسفانه مسوولان نمی‌گذارند صدای ما به جایی برسد. قبلاً که انگشتان بچه‌ها کار می‌کرد و بچه‌ها ۱۲ تا ۱۳ ساله بودند، گفتند مفصل مصنوعی برای‌شان می‌گذاریم. اما درمان را مدام عقب انداختند و حالا هم انگشتان‌شان خشک شد. از اول امیدواری نمی‌دادید، یا جای بهتری می‌فرستادید. هزینه‌ای که به ما می‌دهند به درمان بچه‌ها بدهند، آن هم درمان خوب. پزشکان واقعا روی بچه‌ها کار نکردند. چندین بار خواستیم وزیر، بیمه و رییس سازمان را ببینیم، اما نمی‌گذارند هر بار باید تحصن کنیم ولی دوست نداریم. همیشه خواستیم روال قانونی را طی کنیم و از بچه‌ها سوءاستفاده نشود ولی مجبورمان می‌کنند. چندین مرتبه رفتیم که وزیر بهداشت فعلی را ببینیم و آخر هم از طرف نماینده‌مان موفق شدیم ۱۰ دقیقه او را ببینیم. او هم آخر گفت بچه‌ها خوب هستند دیگر. به وزیر بهداشت زنگ بزنید و یک جلسه بگذاریم که بگوید چرا وضعیت بچه‌ها بعد از ۱۰ سال این شکلی است؟ من صد بار پیش هر کدام از وزرا رفتم، به آقای هاشمی گفتم خودم بچه‌ها را با هزینه خودم می‌فرستم به خارج از کشور. چرا انجام نشد؟ با خود وزیر آموزش و پرورش فعلی هم ملاقات کردیم و هر چه گفت در حد قول مانده است.»

آذر سال ۱۴۰۰ مدیرکل بهزیستی آذربایجان غربی خبر داد که یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان به ۲۴ نفر از دانش‌آموزان حادثه دیده شین‌آباد پرداخت شده است. یعنی به ازای هر دانش‌آموز بر اساس سطح معلولیت در چهار سطح خفیف، متوسط، شدید و خیلی شدید با حداقل ۱۵ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان برای هر دانش‌آموز با سطح معلولیت خفیف تا حداکثر ۸۱ میلیون تومان برای هر دانش‌آموز با سطح معلولیت خیلی شدید این پرداخت صورت گرفته است؛ در مجموع برای ۲۴ نفر از اولیای دانش‌آموزان مبلغ ۶۱۴ میلیون تومان و برای ۲۴ نفر از دانش‌آموزان حادثه دیده نیز مبلغ ۷۸۶ میلیون تومان پرداخت شد.

چند مدرسه از بخاری نفتی استفاده می‌کنند؟

شین‌آباد تنها یکی از موارد آتشسوزی در مدارس ایران طی ۱۰ سال اخیر است که به دلیل استفاده از بخاری نفتی و استاندارد نبودن فضای آموزشی رخ داد. فقط در استان آذربایجان غربی ۳۲۰ مدرسه

کانکسی با ۳۹۹ کلاس درس وجود دارد. سال ۹۷ هم حادثه آتشسوزی در دبستان دخترانه «اسوه حسنه» زاهدان جان سه دانش‌آموز را گرفت و چهار نفر را مصدوم کرد. در سال ۹۰ هم در دبیرستان شبانه‌روزی وابسته به دانشگاه چابهار، چهار دانش‌آموز به دلیل برق‌گرفتگی جان خود را از دست دادند که علت آن اتصالی سیم‌های برق خوابگاه دانش‌آموزی بود و علت آن آتش گرفتن بخاری نفتی بود. آتشسوزی مدرسه شهید رحیمی درودزن در سال ۸۵ هم به دلیل استفاده از یک بخاری غیراستاندارد رخ داد. سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور در پاسخ به روزنامه «اعتماد» درباره آخرین آمار مدارس که از بخاری نفتی استفاده می‌کنند، می‌گوید: «در استان‌هایی که دارای سیستم گازکشی هستند، بخاری نفتی از تمامی مدارس که دارای علمک گاز هستند، جمع‌آوری شده که این تعداد معادل ۲۴ هزار کلاس درس است. در مناطق فاقد علمک گاز هم برنامه‌ریزی برای استفاده از بخاری‌های نفتی استاندارد و کاربراتور صورت گرفته است که این اقدام در ۱۸ هزار کلاس انجام و برای پنج هزار و ۸۰۰ کلاس درس باقیمانده هم تامین اعتبار صورت گرفته و اقدامات اجرایی آن در دست انجام است. استفاده از سیستم‌های حرارت مرکزی در مدارس بالاتر از شش کلاس نیز در دستور کار برای جایگزینی است که با تامین منابع از محل بند «ب» ماده ۶۵ قانون الحاق موادی به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت در دست انجام است.»

چند مدرسه فرسوده در کشور وجود دارد؟

مسئولان سازمان نوسازی مدارس می‌گویند: «بررسی وضعیت استحکام بنای فضاهای آموزشی در کشور نشان می‌دهد که با اقدامات صورت گرفته در قالب طرح‌های مختلف در حال حاضر ۸۱.۸ درصد فضاهای آموزشی دارای استحکام نسبی هستند و ۱۹.۲ درصد فاقد استحکامند که در یک برنامه کوتاه مدت و فوری باید نسبت به استحکام بخشی به این فضاهای آموزشی اقدام شود. از این میزان ۱۳ درصد نیازمند مقاوم‌سازی و ۶.۲ درصد نیازمند تخریب و بازسازی هستند. بررسی وضعیت استان‌های کشور از نظر میزان استحکام بنای مدارس نشان می‌دهد که ۱۵ استان کشور به عنوان استان‌های اولویت‌دار هستند.»

از ظهر ۱۵ آذر که آتش دور صورت و دست‌های دخترها پیچید، ۱۰ سال گذشت و آن حرارت هنوز روی زندگی همه مانده، حتی اگر زخم کوچکی روی تن داشته باشند. دخترها به بیست سالگی رسیده‌اند، دانشجو شده‌اند، درس می‌خوانند و زندگی را شکل دیگری می‌بینند. اما خاطره آذر همیشه با آنهاست، اسرین از میان خاکستر بلند شده و حالا ایستاده است، درست مثل اسم کتابش؛ «از میان خاکستر برمی‌خیزیم».

منبع: روزنامه اعتماد 14 دی 1401 خورشیدی